

بانوی کاراته کار محله مهرآباد که ۲ سهمیه جهانی را به دلیل مشکلات مالی از دست داد، همچنان تلاش می‌کند

اراده آهنین هانیه

۵

داستان جلد



سعيدہ ساجدی نیا اداستان موفقیت هایش را از مادرش شروع می‌کند که حتی از سال‌های پیش از ورزشکار شدن دخترش معتقد بود هانیه پر جنب و جوش است و بهتر است آینده‌اش با تربیت بدنی گره بخورد اما هیچ وقت نمی‌خواست او سراغ رشته‌های رزمی برود. مادر از شش سالگی هانیه متوجه استعداد ورزشی او شده بود. او شبیه هم‌سن و سالانش نبود که با عروسک و خاله بازی سرگرم شود. همیشه تشنه بازی‌هایی بود که به تحرک زیاد نیاز داشت. تا چشم برادر بزرگ ترش را دور می‌دید، یا دو چرخه‌اش را برمی‌داشت یا کفش‌های اسکیت او را پامی‌کرد و راه می‌رفت. او دختری بود که یک جانبند نمی‌شد و طالب هیجان بود.

هانیه غلامی حالا در بیست و سه سالگی یادداشتن ۵۷ مدال رنگارنگ، برای سومین بار، خودش را برای مسابقات انتخابی تیم ملی کاراته آماده می‌کند و امیدوار است برای مسابقات جهانی عربستان انتخاب شود. او البته در دو سال گذشته هم برای اعزام به مسابقات جهانی انتخاب شد اما به دلیل مشکلات مالی، حضور در این مسابقات را از دست داد.

خیلی وقت‌ها هانیه، کار دستی هایش را با کمک مهلا درست می‌کرد. شخصیت مهربانش، هانیه را جذب کرده بود. اصلاً شاید همین تعامل موجب شده بود هانیه قید ورزش‌های دیگر را بنزد و تمرکزش را بیشتر روی کاراته بگذارد. بعد از تست چندین رشته ورزشی، پیشنهاد رفتن به کلاس کاراته را ملیکا، دختر خاله‌اش، می‌دهد. هانیه تعریف می‌کند: مادرم دیگر از دستم خسته شده بود و موافقت نمی‌کرد. می‌گفت فایده‌ای ندارد و وقت تلف کردن است. اما من پبله‌تر از آنی بودم که فکرش را می‌کرد. بالاخره بعد از سه روز اصرارهایم نتیجه داد و این بار سر از رشته کاراته در آوردم.

با این حال ورق زندگی هانیه با دیدن شور و هیجان «مهلا تلگردی»، که آن زمان دانشجوی تربیت بدنی دانشگاه فردوسی بود، برای همیشه برگشت و او به ادامه ورزش رزمی مصمم تر شد.

چشمان هانیه اندوهگین می‌شود. صدایش می‌لرزد. با افسوس می‌گوید: وقتی خبر فوت نابهنگام مهلا را بر اثر تصادف شنیدم، در یک لحظه دنیایم زیر و رو شد اما خاطره روزهایی که مهلا هنگام تمرین ورزشی برایم نقاشی هم می‌کشید، برای همیشه در ذهنم ماندگار شد؛ حتی از زمانی که مریگیری می‌کنم، رفتار و منش مهلا را الگوی خودم در برخورد با هنر جوها به ویژه کم‌سن و سال‌ها قرار داده‌ام.

تاثیر پررنگ مهلا در زندگی من

از اولین تجربه باشگاه رفتنش که می‌گوید، خند داشت می‌گیرد: «مادرم کلاس ژیمناستیک ثبت نامم کرد. دوسه هفته‌ای رفتم و اتفاقاً مدال هم گرفتم اما انگار راضی‌ام نمی‌کرد. یک روز در خانه همسایه، دخترشان، مهلا را دیدم که زیر زمین خانه‌شان مجهز به امکانات ورزشی شده و مشغول تمرین رزمی بود. شمشیری که دستش بود، نظرم را جلب کرد. از همان جا آن قدر به مادرم اصرار کردم که یک هفته هم توانستم در فضای رشته ووشو تمرین کنم. بعد از آن یک هفته کونگ‌فو، سه هفته تکواندو... اما جذب هیچ‌کدام نشدم.»

اما تجربه مادر می‌گفت بهتر است هانیه در همین مسیر ورزشی رشد کند. سرانجام هانیه مجاب شد در آزمون ورودی هنرستان‌های تربیت بدنی شرکت کند. او در این آزمون سربلند بیرون آمد و رتبه نخست را به نام خودش ثبت کرد: «در هنرستان تربیت بدنی الزهرا (س) در خیابان عنصری ثبت نام کردم. سال تحصیلی شروع شده بود اما من همچنان فکر می‌کردم مسیر را اشتباه آمده‌ام.»

مرگ ناگهانی پدر

هجده روز از شروع سال تحصیلی ۹۶ و ثبت نام در مدرسه جدید گذشته بود که یک اتفاق غیرمنتظره، زندگی هانیه و خانواده‌اش را زیر و رو کرد: «تحقیقی درباره قلب و عروق باید انجام می‌دادم که پدرم گفت خودش به کافی‌نت می‌رود و پرینت‌های لازم را می‌گیرد. وقتی رسید خانه، همان طور که درباره موضوع تحقیق صحبت می‌کرد، عرق سرد بر پیشانی‌اش می‌نشست. از ظاهر کمی معده‌اش درد می‌کرد اما مشکل دیگری نداشت. باین حال با اصرار مادر و برادرم راهی درمانگاه شدند. شب بود. خواهرم را خواباندم که با صدای زنگ تلفن از جاپریدم. زن عمویم بود که می‌پرسید چرا مادر ت گریه می‌کند؟ من هم که از همه جایی خبر بودم، گفتم چیزی نشده؛ پدرم کمی حال ندار بود. رفتند سرم بزنند، برگردند!»

رفتار مربی، انگیزه‌ای برای تمرین

مادر هانیه از همان جلسه اول تمرین دخترش، دلش آرام شد که مربی کاراته او همان مربی‌ای است که همیشه دلش می‌خواست هانیه شاگردش باشد. با خیال راحت، دخترش را به او سپرد و به خانه بازگشت.

هانیه ۹ سال بیشتر نداشت اما عاشق مربی‌اش، خانم مرضیه حسینی و نظم کلاسش شده بود. خودش می‌گوید: خانم حسینی در عین جدی بودن، مهربان هم بود. همین ویژگی موجب شد که آن قدر با انگیزه تمرین کنم که خیلی زود با تأیید مربی در مسابقات استانی شرکت کردم. در فینال با کاراته‌کاری که کمربند قهوه‌ای داشت، مبارزه کردم و مقام دوم را به دست آوردم. آن زمان کمربند نارنجی داشتم و فقط سه هفته بود آموزش کاراته را شروع کرده بودم.

۲ سال دوری از ورزش

هانیه کلاس هشتم بود که تصمیم گرفت برای مدتی از ورزش و گود مسابقات دور شود و تمرکزش روی درسش باشد. همه چیز خوب پیش می‌رفت. معدلش پیش از انتخاب رشته، ۱۹،۹۸ بود. برادرش رشته ریاضی فیزیک را انتخاب کرده بود و هانیه هم دوست داشت اثبات کند او هم می‌تواند.